



## چالش های نادیده انگاشتن مالکیت دولت در اندیشه مرحوم آیت الله خویی

پدیدآورنده (ها) : فیاض، محمد صادق

فلسفه و کلام :: نشریه مطالعات فقه امامیه :: بهار و تابستان ۱۳۹۵ - شماره ۶ (علمی-ترویجی)

صفحات : از ۸۷ تا ۱۰۹

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1190743>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۲/۰۶/۰۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- مالکیت دولت و نهادهای عمومی
- مالکیت دولت
- آثار پذیرش شخصیت حقوقی در تحلیل وجود ربا در روابط مالی مردم، دولت، بانک‌های تجاری و بانک مرکزی
- پیش آمد و پس آمد الگوی توسعه اسلامی
- راه های جبران کاهش ارزش پول در سپرده های بانکی
- قرآن کریم: سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن - ۴ - ویژگیهای اعتقادی، اخلاقی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
- سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن - قرآن کریم: خصوصیات اخلاقی و رفتاری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله - ۵
- سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن - قرآن کریم: خصوصیات اخلاقی و رفتاری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله - ۶
- مالیات بر بازار در دوره ی خلفای اسلامی
- وقف از سوی اشخاص حقوقی
- پیش آمد و پس آمد الگوی توسعه اسلامی - شرح مسیر توسعه، از زیرساخت ها و شاخص ها تا تحقق
- مصالح مرسله و امکان حجیت آن

## چالش‌های نادیده انگاشتن مالکیت دولت

### در اندیشه مرحوم آیت‌الله خویی\*

□ محمدصادق فیاض\*\*

چکیده ۱

مرحوم خویی از معدود فقهای است که به طور چشمگیر آفاق مطالعات فقه شیعه را در دوران معاصر متحول نموده است. وی با اینکه محور پژوهش را متون کلاسیک فقه قرار داد، اما در ارائه رهیافت‌ها، شیوه‌ای تأثیرگذار را برگزید که بن‌مایه‌های آن را دانش گسترده و عمیق او در علم حدیث، اصول و رجال تشکیل می‌داد. به طور طبیعی، مرحوم خویی در حوزه مدیریت اجتماع و تشکیل حکومت نیز علی‌رغم شرایط دشوار زمانه‌اش نظریه‌ای متفاوت از اسلاف خویش ارائه داده که می‌تواند از ابعاد مختلف تبیین شود. به طور نمونه، یکی از زاویه‌هایی که در این موضوع شایان تأمل می‌باشد، پیش‌بینی منابع مالی دولت و اهلیت آن در تملک اموال است. تا آن جا که به تراث فکری مرحوم خویی مربوط می‌گردد هیچ نمونه‌ای مبنی بر پذیرش مالکیت دولت در آن مشاهده نمی‌شود. این نقطه یکی از چالش‌های فقه سیاسی ایشان است که به نظر می‌رسد تحفظ تاحدودی بیش از اندازه بر ظواهر، مجال تکمیل یک نظریه را در این عرصه از وی سلب کرده است. افزون بر این، استظهاراتی که پیامد آن نهادینه شدن انباشت ثروت در دست افراد است، بر محمل وفاداری تفسیر ظواهر متون نیز روش‌مند نیست. رویکرد مرحوم خویی در این باره، تداوم گفتمان مشهور است.

کلیدواژه‌ها: مالکیت، دولت، مالکیت دولت، آیت‌الله خویی، فقه.

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱۰/۸؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۲/۹.

\*\* . دانش‌پژوه دکتری فقه اسلامی (faiaz1353@yahoo.com).

فقه شیعه در دوران معاصر با ظهور شخصیت‌های تأثیرگذار وارد مرحله جدیدی شده است که به لحاظ عمق و وسعت اندیشه‌ورزی با هیچ دوره‌ای پیش از این قابل مقایسه نیست. به طور مسلم، صرف نظر از دخالت عوامل پیرامونی، آنچه در این پیشرفت نقش تعیین کننده داشته ظهور فقیهانی است که توانستند رسالت خطیر مکتب مرحوم شیخ انصاری را در تحکیم، توسعه و تنقیح بنیان‌های اصولی فقه شیعه ادامه بدهند. البته بررسی تأثیرات شگرف این جهد و جهاد عظیم در آفاق فکر تشیع و اسلام به این سادگی و در مجالات اندک میسر نیست. آنچه ما می‌خواهیم بررسی مالکیت دولت در اندیشه آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی & است. به اعتراف تمام فقه‌پژوهان، وی از تأثیرگذارترین فقهای تاریخ معاصر در ابعاد مختلف اندیشه اسلامی است که با ژرف‌اندیشی و جامع‌نگری در متون دینی، اجتهاد شیعه را به طرز چشمگیر متحول نمود. به اذعان برخی پژوهشگران اندیشه سیاسی مرحوم خویی، پاره‌ای از این تحولات را در عرصه فقه سیاسی هم می‌توان علی‌رغم تحمیل تنگنای زمانه بر او احساس کرد. برابر این طرز تلقی، مرحوم خویی در عین وفاداری به گفتمان مشهور در باب حکومت، مفاهیمی را در این زمینه بازتعریف کرد که ظرفیت ترسیم الگوی حکومت اسلامی را با خود دارد. روشن است موفقیت هر الگویی در این زمینه نخست منوط به جامعیت آن است و چنانچه برخی مؤلفه‌ها یا مهم‌ترین آن مسکوت مانده و یا شفافیت لازم را نداشته باشد، فاقد کارآمدی خواهد بود. به طور نمونه، منابع مالی برای تأمین نیازهای اقتصادی دولت یکی از مؤلفه‌های اساسی حکومت را تشکیل می‌دهد که نظریه پرداز عرصه‌های فقه سیاسی نمی‌تواند بدون پیش‌بینی لازم آن، از اضلاع حکومت به طور متوازن، سخن بگوید. با این حال، چنان‌که معروف است، رویکرد مرحوم خویی در میان فقیهان معاصر مانند رویکردش به موضوع کلی حکومت اسلامی، خالی از ابهام نیست، یعنی وی نه شخصیت حقوقی دولت را می‌پذیرد و نه به طور خاص مالکیت آن را که بارزترین بُعد شخصیت حقوقی آن است.

بازپژوهی این رویکرد، علاوه بر آموزندگی آن در مقام فهم نصوص، زمینه مواجهه منطقی با واقعیت دنیای معاصر را که دولت در آن متکفل تأمین نیازهای خود و رفاه مردم از طریق فعالیت‌های اقتصادی هست، نیز فراهم می‌کند. توجه به این موضوع در فقه شیعه بیشتر حالت استطرادی داشته و به طور مستقیم کمتر مورد نقض و ابرام، قرار گرفته است. از این‌رو، ناگزیریم یافته‌هایی را که به طور موردی به دست می‌آید با نگاه تعمیم‌گرایانه در جایگاه نظریه مرحوم خویی، شناسایی نماییم. افزون بر این، نوشتار حاضر متکفل استدلال

جامع به نفع مالکیت دولت، نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۲/۳۳؛ بحرانی، بی تا: ۲۳)، چنان که به جریان عقلانی این مسئله در دنیای معاصر هم نخواهد پرداخت، بلکه زاویه انتخابی ما، پژوهش در نمونه‌هایی است که پیرامون آن‌ها مالکیت دولت بر اساس ظواهر و یا نصوص ادله لفظی تبیین پذیر است.

#### ۱. مفهوم‌شناسی

##### ۱-۱. مالکیت

مالکیت در لغت از ریشه «ملک» است. زبان‌شناسان اصل ماده این واژه را به داشتن اموال و مانند آن و نیز تسلط بر یک چیز معنا کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵/۳۸۰). این معنا از ملکیت در اصطلاح فقها نیز محفوظ است و مراد از آن و دیگر مشتقاتش تسلط و استیلا بر اموال است:

ملکیت در اصطلاح فقها امر اعتباری است که با لفظ و یا غیر آن، انشاء می‌گردد؛ مفاد اعتبار می‌تواند سلطه و استیلا بر یک شیء باشد و می‌تواند نسبت بین مالک و مملوک و یا احاطه بر آن باشد. آنچه از ظاهر سخنان فقها در ابواب فقه استفاده می‌شود، مراد از ملکیت همان دو معنای نخست است (مشکینی، بی تا: ۵۱۴).

در متن فوق، ملکیت علاوه بر تسلط بر اشیا، به احاطه بر یک چیز نیز معنا شده است. بر اساس این معنا، ملکیت هیئتی است که از ناحیه مالک، مملوک را پوشش می‌دهد. افزون بر این، هم در همین منبع و هم در برخی منابع دیگر ملکیت به نسبتی معنا شده که میان ملک و مالک برقرار می‌گردد و در واقع مالک با چنین نسبتی، حق تصرف در آن ملک را پیدا می‌کند (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۱۳). این تعدد تعابیر را فقیه معاصر مرحوم اصفهانی به تفکیک مبانی و لوازم آن‌ها، به شکل بسیار جدی مطالعه کرده است. وی، ضمن تلاش برای یافتن محمل درست این تعابیر، توضیح می‌دهد که سلطه یا اضافه و یا جده به آن معنایی که در فلسفه تحت عنوان مقولات متباین شناخته می‌شود معنای ملک نیست، بلکه اولاً، ملکیت یک حقیقت اعتباری است نه تکوینی - مقولی، ثانیاً، آنچه اعتبار شده همان اضافه است نه سلطنت و جده. بنابراین، ملکیت اعتبار نسبت است و مراد از آن احاطه مالک به مملوک است که گویا این شیء محاط به اوست و چنان که در احاطه تکوینی، شیء محاط، تحت اختیار شیء محیط است (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۳۱). به نظر شهید صدر، این نقض و ابرام‌های فیلسوفانه ره به جایی نمی‌برد، زیرا ملکیت وجداناً ماهیت عقلایی - شرعی داشته و از این جهت کاوش به روش فلسفی صورت مسئله را پیچیده‌تر خواهد کرد (حائری، ۱۴۲۳: ۱۹ و ۲۶) و بر همین مبنا

تعبیری مانند سلطنت و جدّه و اضافه، همان گونه که فاقد محتوای فلسفی اند در ارتباط با ملکیت متباین، نیستند. دلیل این توافق این است که ملکیت اعتبار حقیقی اعطای حد جوارح و اعمال انسان بر چیزهایی است که از انسان بیگانه است (سیستانی، ۱۴۱۴: ۴۸). به عبارتی دیگر، ملکیت تقلید از ملکیت تکوینی انسان بر جوارح و اعمالش هست، یعنی همان گونه که انسان تکویناً قدرت و سلطنت بر تصرف در جوارح و اعمال خود را داشته و دیگران حق مزاحمت با او را ندارند، عرف حق تصرف و انتفاع او را در اموال خارجی هم ملکیت اعتبار کرده است. از این رو، کاملاً درست است که به لحاظ حق تصرف و انتفاع ملکیت را سلطنت اعتباری بدانیم و در عین حال، هیچ مشکلی ندارد که به خاطر اعتبار نسبت میان مالک و مال تحت مالکیت، آن را اضافه اعتباری بنامیم که بر اساس چنین نسبتی مالک حق تصرف و اختصاص به آن را دارد و نیز می توان آن را جدّه اعتباری گفت که از واجدیت انسان نسبت به جوارح و اعمالش اقتباس شده، نه آنکه مراد از آن، جدّه فلسفی باشد (حائری، ۱۴۲۳: ۲۶-۲۸).

این جمع بندی از معنای ملکیت در واقع جمع بندی اکثریت فقیهان معاصر و از جمله مرحوم خوئی و نیز امام خمینی است. البته اینکه مفاد اعتبار اضافه است (امام خمینی، بی تا: ۴۳/۱) یا سلطنت و احاطه (خوئی، بی تا: ۴۲/۲ و ۴۴)، میان این دو فقیه معاصر اختلاف وجود دارد. ولی با توجه به اتفاق آن ها مبنی بر اعتباریت آن، اختلافاتی از این قبیل چندان مهم نیست، به خصوص که سلطنت و تصرف را هم امام خمینی و هم خوئی از ملکیت جدا نمی دانند. بنابراین، مراد از مالکیت، چنان که در حقوق مدنی جمهوری اسلامی ایران به پیروی از فقه منعکس شده، اعتبار امتیازاتی است که به موجب آن مالک نسبت به اموال تحت ملکیتش حق تصرف و انتفاع پیدا می کند (قانون مدنی، ماده ۳۰ و ۳۱).

## ۲-۱. دولت

دولت در اصل از ریشه «دول» به معنای دست به دست شدن و جابه جا شدن یک چیز و نیز غلبه در جنگ است (فیومی، بی تا: ۲۰۳/۲). برخی زبان شناسان معاصر، معنای اصلی این واژه را همان انتقال با ویژگی تحول در حالت و کیفیت دانسته اند (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۲۸۱/۳). به هر حال، اصل انتقال و جابه جایی در معنای این واژه مسلم است و در قرآن هم جز در دست به دست شدن اموال (۱) و گذر ایام (۲) استفاده نشده است. آنچه در این میان از دید اهل لغت مسکوت مانده، تناسب آن در کاربرد وسیع این واژه در معنای حاکمیت و نظام سیاسی است که به آن کمترین اشاره ای دیده نمی شود. البته دولت در این مفهوم برای فقها حتی در دوره معاصر هم مورد توجه واقع نشده و موضوع آن همواره همان شخص حاکم و شرایط آن از

زاویه آرمان‌گرایی سیاسی بوده است. در هر حال، در روایات مواردی وجود دارد که دولت به معنای قدرت و نظام سیاسی، استفاده شده است:

عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ، ... فَقَالَ: يَا عَمَّارُ، الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَكَذَلِكَ وَاللَّهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهَدْيَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرَهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ ... (كليني، ۱۴۲۹: ۱۳۸ / ۲).

از میان فقیهان تنها مرحوم سید مرتضی آن را به دست یافتن عده‌ای بر منافع فراوان معنا کرده که پیوندش با معنای امروزی آن، بسیار روشن است (شریف مرتضی، ۱۴۰۵: ۲ / ۲۷۱). بنابراین، در تعریف اصطلاحی آن به این بسنده می‌کنیم که دولت در فقه، معادل حکومت است و مهم‌ترین ویژگی و کارکرد آن اعمال سلطه است که به وسیله اشخاص یا نهادها تبارز پیدا می‌کند. دولت در این معنا مجموعه‌ای از مناصب حکومتی و حاکمانی است که مسئولیت اساسی آن مدیریت کلان امور شهروندان یک جامعه در چهارچوب قوانین فراگیر، فارغ از سلیقه‌ها و خوشایند افراد، می‌باشد:

«دولت مجموعه‌ای از افراد و نهادهاست که قوانین فائقه را در یک جامعه وضع و با پشتوانه قدرت برتری که دارند، اجرا می‌کنند» (فیرحی، ۱۳۸۲: ۸).

در این تعریف، دولت متشکل از حاکمان و مؤسسات است که از این میان، حاکمان عنصر متغیر بوده ولی مؤسسات یا نهادها، تاحدودی ثبات و استمرار دارند. به همین ملاحظه، برخی نویسندگان تناسب این معنا از دولت را با تحول و انتقال که زبان شنا سان در معنای لغوی این واژه آورده‌اند، بر اساس اهمیت تاریخی نقش سلطان و حاکمان در سیاست مشرق زمین توضیح داده‌اند. به نظر وی، گزینش این عنوان تصادفی نبوده بلکه به خاطر تغییر پیوسته حاکمان در طول تاریخ بوده است. چنان‌که این ویژگی در دوران معاصر هم محفوظ است، زیرا به رغم آنکه نوع نظام سیاسی در اکثر کشورها بر پایه مقتضیات فرهنگی و اجتماعی آنها ثابت است، گردش قدرت و تغییر حاکمان سیاسی همواره وجود داشته و دارد و نیز این وجود سلاطین و حاکمان است که هنوز هم به مفهوم قدرت و یا سلطه در حاکمیت معنا می‌بخشد (فرح، ۱۴۲۳: ۱۸۸).

این تعریف نسبت به هر نوع نظام حکومتی انعطاف دارد. نیز پژوهشگرانی که مالکیت عمومی را بررسی نموده‌اند دولت‌ها را به لحاظ مشروعیت دینی و قراردادی، تفکیک نکرده‌اند تا مالکیت‌های تحت حکومت مشروع دینی را از مالکیت‌هایی که در سیستم غیر اسلامی مدیریت می‌گردد، استثنا نموده باشند (نجفی، ۱۴۲۷: ۸۶). ولی عمده گفت‌وگوی ما پیرامون نمونه‌ای ایده‌آل آن یعنی نظام امامت در اندیشه تشیع است.

### ۳-۱. مالکیت دولت

مفهوم مالکیت دولت از یک‌سو به معنای اختیارات حاکمان و مؤسسات حکومتی نسبت به تصرف در اموالی است که هم در راستای تأمین نیازهای خود دولت و هم تأمین مصالح عمومی قرار دارد و از سوی دیگر، به معنای اعتبار ذمه و تعلق دین به آن است (حائری، ۱۴۲۳: ۷۹ / ۱). اقدامات شخص رئیس دولت یا برخی از کارگزاران دیگر، در انتفاع و تصرفات حقوقی در این‌گونه اموال، متولیان خواهد بود و حق شخص رئیس دولت و به تبع آن کارگزارانش در خزانه دولت، وابسته به سمت‌های حقوقی آنهاست و آنچه مالکیت دارد عنوان دولت است که مانند مسجد، موقوفات عام المنفعه از جهات عمومی است و به همین دلیل، دارایی دولت با فوت حاکمان به وارثان شخصی آنها نمی‌رسد چنان‌که در صورت تغییر هم، حق ندارند آن اموال را با خودشان ببرند (نجفی، ۱۴۲۷: ۸۸).

### ۴-۱. ویژگی‌های مالکیت دولت

منظور از مالکیت دولت، حق انتفاع و تصرف از اموال دولتی تنها در جهت منافع خاص نهادها و کارگزاران دولت نیست، بلکه اکثریت هزینه‌ها یا در راستای مصالح مردم است، مانند تأمین هزینه‌های نهادها که سود آن در نهایت به ملت بر می‌گردد، یا به طور مستقیم در جهت تأمین نیازهای آنهاست، مانند تأسیسات عام المنفعه. بنابراین، آیا می‌توان گفت مالکیت دولت معادل مالکیت عمومی مردم است؟ مطابق پاسخ شهید صدر روح مالکیت دولت و ملت به لحاظ کارکرد اجتماعی واحد است و هرکدام از آنها از منافع مردم جدا نیست، اما عین هم نیست، بلکه مالکیت دولت در قبال مالکیت عمومی است، مانند مالکیت مسلمانان بر سرزمین‌های آباد که هنگام جنگ با کاربری‌های لازم خود به دست مسلمانان، فتح می‌شود. منافع این سرزمین‌ها اختصاص به مصالح عمومی مردم داشته و استفاده‌های شخصی از آن ممنوع است (نجفی، بی‌تا: ۱۵۷ / ۲۱). اختیارات دولت نسبت به این‌گونه اموال نمایندگی از مردم است و به طور دقیق، این هر دو ملکیت با این ویژگی‌ها از هم متمایز می‌گردد:



۱. آنچه از اموال عمومی است، دولت فقط اختیار تصرف آن را در جهت منافع شهروندان دارد. دولت حق ندارد از آن برای مصلحت افراد مشخص هزینه کند مگر اینکه مصالح عمومی آن را اقتضا نماید. برخلاف اموال دولتی که اختصاص آن به تعدادی از افراد هم در صورت صلاحدید درست است.

۲. ملکیت عامه پذیرای مالکیت شخصی نیست. مثلاً سرزمین‌هایی که با جنگ فتح شده از آن همه مسلمانان است و با احیا و یا کارهای دیگر، ملک فرد احیاکننده نمی‌شود. برخلاف زمین‌های موات که متعلق به دولت است و در صورت اذن حاکم با احیا می‌توان حق نسبت به آن پیدا کرد.

۳. دولت حق فروش و هرگونه انتقال دیگر اموال عمومی را به افراد خاص ندارد، اما آنچه را به عنوان اموال دولتی تحت مالکیت دارد، می‌تواند به دیگران بفروشد یا ببخشد (صدر، ۱۴۱۷: ۴۳۷).

## ۲. دیدگاه

با اینکه مخالفت مرحوم خوئی با مالکیت دولت معروف است، ولی در آثارش توجهی متمرکز برای اثبات این ادعا دیده نمی‌شود؛ آنچه هست برخی نکته‌ها و فتاوا در ارتباط با شخصیت حقوقی و مالکیت وجوهی مانند خمس است که ایشان به طور صریح در این موارد از مالکیت افراد حقیقی دفاع کرده است. بنابراین، برای تبیین دیدگاه وی، ناچاریم نمونه‌های مبتلابه را که در فقه مستعد طرح نظریه مالکیت دولت می‌باشد و مرحوم خوئی نیز در آن موارد به اظهار نظر صریح و استدلال پرداخته، به طور موردی بررسی نماییم. اما قبل از آن لازم است به این پیش‌فرض اشاره مجدد نماییم که مرحوم خوئی مانند اکثر فقیهان متأخر، قائل به اعتباری بودن ملکیت است. از این جهت، در صحت و سقم اعتبار آن، غایت‌انگار است، یعنی اعتبار ملکیت را حتی برای شخص مرده در صورت ترتب اثر عقلایی مشروع می‌داند (خوئی، ۱۴۱۸: ۲۴ / ۳۲۴). بر این اساس، نقدهایی که بر مالکیت دولت و تمام مالکیت‌های اعتباری، از منظر مقایسه آن با شخص حقوقی در بلوغ و قدرت تصرف، می‌شود (خرازی، بی‌تا: ۱۵ / ۳۵) بر ایشان وارد نیست.

## ۱-۲. خمس

مشهور در میان فقهای امامیه این است که خمس ملک اصناف شش‌گانه است، زیرا مستفاد از ظاهر آیه خمس، جز این نیست که خمس مال این‌ها می‌باشد:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلذِّقْرِی وَ الْیَتَامَى وَ الْوَسَاكِیْنِ وَ ابْنِ السَّبِیْلِ (انفال: ۴۱)؛ و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است.

برابر بیان مرحوم صاحب جواهر، این مسئله تقریباً اجماعی است که سه سهم از این سهام در عصر حضور از آن امام معصوم<sup>x</sup> و سه سهم دیگر آن متعلق به سادات نیازمند، می‌باشد (نجفی، بی تا: ۱۶ / ۸۴). به همین دلیل، که سنخ این استحقاق مالکانه است، در عصر غیبت نسبت به سهم امام<sup>x</sup>، اختلاف شدید وجود دارد که با نصف خمس که مالکش معین اما غایب است، چه باید کرد. چندین راهکار پیشنهاد شده، ولی آنچه مرحوم خوئی انتخاب کرده این است که سهم مبارک امام<sup>x</sup> باید در موردی هزینه گردد که رضایت امام در آن مورد وجداناً محرز باشد و چنانچه مکلف نتواند مورد رضایت ایشان را تشخیص بدهد یا وجوب رجوع به فقیه جامع شرایط فتوا را احتمال بدهد که قطعاً محتمل هست، باید از باب اخذ به قدر متیقن به فقیه تحویل بدهد، زیرا به صرف شک در جواز تصرف نسبت به مال دیگران، عقل حکم به حرمت می‌کند و تنها موردی که می‌توان یقین داشت مکلف مجاز به تصرف است همین صورت اذن فقیه یا رجوع به آن است (خوئی، ۱۴۱۸: ۲۵ / ۳۳۱).

ما در این نوشتار فعلاً دربارهٔ مختار مرحوم خوئی دربارهٔ مدیریت خمس در عصر غیبت سخن نمی‌گوییم، زیرا آنچه مهم است مبنای ایشان و مشهور راجع به تعدد سهام و اصل سنخیت استحقاق صاحبان این وجوه است که اولاً، آن را به سهام شش‌گانه تقسیم می‌کنند و ثانیاً، استحقاق این اصناف را بر این وجوه، مالکانه می‌دانند. ثالثاً، رجوع به فقیه را در تحویل و انتقال سهم امام<sup>x</sup> به دلیل حاکمیت شرعی و یا حتی نیابت عامه از امام<sup>x</sup> نمی‌دانند، زیرا بر فرض اثبات ولایت فقیه دلیل بر نیابت از امام در اموال شخصی وجود ندارد، بلکه ملاحظاتی چون اشراف او به موارد رضای امام زمان<sup>#</sup> است که لزوماً در انحصار فقیه نبوده و برای خود مکلف هم ممکن است. بنابراین، لازم است استدلال این دیدگاه را به طور اختصار مرور نماییم. لب استدلال مشهور مطابق تقریر مرحوم خوئی این است:

الف. روایات: از نظر مرحوم خوئی روایات در این زمینه متضادند و از این جهت اگر ادعای تواتر هم نتوانیم بکنیم، به صدور بخشی از آنها قطعاً اطمینان داریم.

ب. آیه خمس: بر فرض اینکه روایات سنداً مشکل داشته باشند، آیه خمس کافی است که در آن به تقسیم سهام شش‌گانه تصریح شده است و از آنجا که در باقی موارد مانند گنج و معدن خمس نسبت به تقسیم و

صاحبان سهام سکوت شده، معلوم می‌شود تعداد مستحقان و نحوه مصرف آن باید مطابق همین آیه تطبیق گردد، زیرا مراد از غنیمت که در آیه شریفه بدان تصریح شده همین خمس مصطلح است و از این جهت، عدم بیان جزئیات آن در ادله دیگری که متکفل بیان اصل حکم‌اند، فاقد اهمیت است، یعنی با توجه به اینکه احکام کلی مصرف خمس یکبار به وضوح بیان شده، نیاز به تکرار آن مورد به مورد، نیست (همان: ۳۱۰).

#### نقد و بررسی

چنان‌که ملاحظه می‌گردد، آیه شریفه در تعداد قسمت سهام، نص در مدعاست، اما در اینکه استحقاق این‌ها مالکانه باشد حداکثر ظهور دارد که آن هم مبتنی بر استفاده ملکیت، از تکرار حرف «لام» به طور یکسان در هر شش مورد است. مشکل این استظهار به طور کلی در نادیده‌انگاشتن منابع دولت و اداره سیاسی جامعه است. با تغییر منظر و جدی گرفتن حکومت و سیاست، تعدد سهام و مالکیت افراد در خمس جای خود را به مالکیت دولت اسلامی می‌دهد، یعنی خمس به عنوان «سهام واحد» (۳) ملک دولت اعتبار شده و خدای متعال ولی تصرف در آن است. چنان‌که پیامبر<sup>۱</sup> و امام<sup>۲</sup> نیز به دلیل حظی که از ولایت‌الله دارند، ولایت در تصرف بر آن را هم پیدا می‌کنند (امام خمینی، بی تا: ۲/ ۶۵۹؛ نک: همان: ۳/ ۲۴). اما شرح این اجمال:

الف. تفسیر آیه: به تناسب حکم و موضوع، مراد از مالکیت خدای متعال، مالکیت اعتباری شخص آن در عرض سائر صاحبان سهام نیست، زیرا با داشتن مالکیت تکوینی بر تمام اشیا، تخصیص خمس غنیمت به ملکیت شخصی فاقد معناست. بنابراین، مراد از مالکیت خدای متعال بر خمس، یا مطلق ملکیت جهت «فی سبیل‌الله» است یا ملکیت شأن حاکمیت و ولایت آن است و از آنجا که هیچ فقهی به گزینه نخست ملتزم نشده، به تناسب عرفی و عقلانی، گزینه دوم متعین می‌گردد. پس، مالک خمس، چنان‌که از مفاهیم و حیانی قرآن کریم و باورهای بنیادین اسلام در عرصه اجتماعیات و تشریحات اقتصادی آن به دست می‌آید، شخصیت حقوقی خدای متعال است نه شخص حقیقی آن.

در نتیجه، مدلول عطف مکرر «ر سول» و «ذی‌القربی» بر خدای متعال در آیات قرآنی، افاده اشتراک آن‌ها در ولایت است که به صورت طولی از خدای متعال آغاز شده و سپس در ولایت پیامبر<sup>۱</sup> و امام<sup>۲</sup> ادامه پیدا می‌کند. بنابراین، آیه خمس هم ضمن دلالت بر اشتراک عناوین سه‌گانه در ولایت و حاکمیت تشریحی، از شأن مالکیت ولایتی آن‌ها بر خمس سخن می‌گوید که اولاً از آن خدای متعال است و سپس از آن پیامبر<sup>۱</sup> و امام<sup>۲</sup> می‌باشد که مختار و مبعوث از جانب اوست. این برداشت از صدر آیه، زمینه را برای انعقاد ظهور عطف در اشتراک عناوین سه‌گانه اخیر با کسانی که از باب حق حاکمیت مالک خمس‌اند، باقی نمی‌گذارد و

از این رو، می‌توان آن‌ها را موارد مصرف دانست که به خانواده امامت تعلق داشته و جزء هزینه‌های شئون آن می‌باشد. به‌خصوص که این سه عنوان اخیر از حرف «لام» تجرید شده‌اند و این تغییر لحن حداقل اشعار به تفاوت استحقاق عناوین اخیر با سهام عناوین سه‌گانه قبلی دارد (شاهرودی، ۱۴۲۳: ۲ / ۱۴۰-۱۴۳).

افزون بر این، مؤیدات ذیل هم می‌تواند برای استظهار فوق، شایان اهمیت باشد:

۱. در آیات مربوط به «فیء»، یعنی اموالی که بدون جنگ از کفار گرفته می‌شود، با اینکه نخست تصریح شده از آن خدا و رسول است، اما در ادامه، همین عناوین شش‌گانه م‌صرح در آیه خمس، ظاهراً به طور مساوی صاحبان سهام، معرفی شده است:

وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ... مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ (حشر: ۷-۸)؛ و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید... آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است.

روشن است در این موارد نمی‌توان براساس ظهور عطف، به استحقاق یتیمان، نیازمندان و در راه‌ماندگان به طور برابر با خدای متعال، رسول<sup>۷</sup> و امام<sup>۸</sup> اذعان کرد، بلکه تخصیص به این‌ها و نیز استحقاق آن، از باب ضرورت تأمین نیازمندی‌های آن قشرهاست نه استحقاق مالکانه آن‌ها.

۲. اذعان به مالکیت شخصی افراد و گروه‌های مندرج در آیه، به شائبه تبعیض در نظام اقتصادی اسلام دامن می‌زند، زیرا انحصار مالکیت تمام وجوهات مالی خمس در گروه‌های مشخص، مستلزم مالکیت گروه‌های محدود بر اموال فراوان و چند برابر نیاز آنان خواهد بود (منتظری، بی تا: ۲۷۰).

۳. به اجماع فقها و مقتضای نصوص، در زمان حضور وجوه خمس باید کاملاً به امام<sup>۹</sup> تحویل گردد و نکته شایان توجه این است که به تصریح فقهایمانند مرحوم صاحب جواهر، اگر سهم گروه‌های نیازمند از سادات بیش از نیاز آن‌ها باشد، این مازاد در «ملکیت شخصی امام<sup>۱۰</sup>»، قرار می‌گیرد. نیز چنانچه از مثنوی سال سادات افزون گردد باید آن باقی‌مانده را، به امام برگرداند (نجفی، بی تا: ۱۶ / ۱۰۹ - ۱۱۰).

در نتیجه، درست است که عطف گروه‌های نیازمند از سادات به عناوین سه‌گانه مذکور در صدر آیه، در ظاهر مقتضای مشارکت آن‌ها به طور مساوی در سهام خمس است، اما استدلال و قرائنی که گذشت، مجالی

برای تحفظ بر این ظهور را باقی نمی‌گذارد و البته رفع ید از ظهور بر اساس قرائن، در فقه نمونه‌های فراوان دارد. نمونه بارز آن در تفسیر خود همین آیه است که از مقتضای ظهور آن مبنی بر تشریک هر سه گروه به طور برابر در خمس عدول شده است. با اینکه به مقتضای عطف، این هر سه عنوان به طور مساوی در خمس شریک‌اند اما همه و از جمله مرحوم خوئی فتوا داده‌اند که توزیع وجوه خمس، میان افراد عناوین سه‌گانه لازم نیست (سیدزیدی، ۱۴۱۹: ۴/۳۰۶؛ خوئی، ۱۴۱۸: ۲۵/۳۱۷)

ب) مفاد روایات: رکن استدلال در نحوه اسحقاق و تعدد صاحبان وجوه خمس، آیه شریفه است که به ادعای مشهور و مرحوم خوئی در تقسیم مالکانه سهام و یا تعیین مالک و موارد مصرف مطابق برداشت طرف‌داران فقه حکومتی اجمال ندارد. از سوی دیگر، روایات در تقسیم وجوه خمس و نیز نحوه اسحقاق گروه‌های نیازمند سادات چند دسته‌اند. مدلول دسته‌ای از آن‌ها که ضعف سندی هم دارند با مدعای مرحوم خوئی، تطابق دارد، (۴) ولی در مقابل، روایات متعدد قرار دارند که به موجب آن‌ها خمس سهم واحد و تنها از آن دولت است. (۵) از این رو، آنچه در نهایت تعیین کننده می‌باشد مدلول آیه و قرائن موجود، در این زمینه است. نص قرآنی در این زمینه نقش مرجح را در مقام تعارض دارد که باید در اخذ به روایات تفسیری، از شعاع دلالتی آیه فراتر نرویم. کوتاه سخن، جمع‌بندی مفاد این دو دسته روایات و نیز روایات دیگری که در این زمینه است، چنان‌که برخی فقهای معاصر اعتراف نموده‌اند، بدون بازگشت به مدلول آیه و تفسیر آن در جهت تأمین نیازهای دولت اسلامی آسان نیست (شاهرودی، ۱۴۲۵: ۲/۱۶۰) (۶) و اتفاقاً از نظر مرحوم صاحب جواهر هم روایات در این زمینه ظهور در وحدت سهم خمس دارد، ولی خودش از ترس تفردجویی، ظهور ادله را نادیده انگاشت و جانب مشهور را نگهداشت (نجفی، بی‌تا: ۱۶/۱۵۵).

## ۲-۲. انفال

انفال در فقه شیعه به مجموعه‌ای گسترده از اموال منقول و غیرمنقول اطلاق می‌گردد که در زمان حضور قطعاً اختصاص به حاکم معصوم<sup>×</sup> دارد. مصادیق این مجموعه به طور اجمال این‌هاست:

۱. زمین موات؛

۲. کناره‌های دریاها و نهرها؛

۳. سر کوه‌ها و آنچه از گیاه و درخت‌ها و سنگ‌ها و مانند آن‌ها که در آن‌هاست؛

۴. عرصه وادی‌ها و «آجام» و آن زمین‌هایی است که به نی و درخت پوشانده شده است.

۵. آنچه ویژه شاهان است از اموال غیر منقول و منقول.

۶. غنیمت‌های ویژه مانند اسب‌سواری نجیب و لباس گران‌قیمت و شمشیر برنده، و زره فاخر، و مانند این‌ها.

۷. غنیمت‌هایی که جنگ آن بدون اذن امام × باشد؛

۸. ارث بی وارثان؛

۹. معدن‌هایی که به تبع زمین یا به واسطهٔ احیای آن، ملک مالک خاصی نباشد (امام خمینی، بی‌تا: ۱/ ۳۶۸).

انفال اگرچه در لغت از «نفل» به معنای غنیمت و زیادی بیش از اصل است (فیومی، بی‌تا: ۲/ ۶۱۹)، در اصطلاح از این جهت به فهرست فوق اطلاق شده که آن‌ها را خدای متعال افزون بر خمس غنائم به پیامبر<sup>۲</sup> و جانشینانش بخشیده است (نجفی، بی‌تا: ۱۶/ ۱۱۶). انفال به این معنا از ویژگی‌های فقه امامیه است، زیرا اهل سنت یا آن را مرادف غنیمت جنگی گرفته‌اند و یا به جوائزی گفته‌اند که از طرف حاکم مسلمان به نیروهای رزمی برای تشویق در جنگ داده می‌شود (زحیلی، ۱۴۱۸: ۸/ ۵۸۹۱). برخی از مفسران آن‌ها حتی از احتمال نسخ آن با آیهٔ خمس هم سخن گفته‌اند (فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۵/ ۴۴۹).

به هر حال، دربارهٔ حکم انفال در عصر غیبت نیز میان فقها اختلاف است، ولی به مشهور نسبت داده‌اند که انفال مطلقاً برای شیعیان از سوی امام، اباحه شده است (نراقی، ۱۴۱۵: ۱۰/ ۱۶۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۲/ ۴۲۸). مرحوم خوئی با انتقاد از گسترده‌گی بی دلیل این حکم اباحهٔ انفال را تنها در مورد زمین‌ها و آنچه در زمین قرار دارد مانند معادن، درختان و سنگ‌ها می‌پذیرد. به نظر وی، اکثر روایاتی که مشهور به آن‌ها استناد نموده، ضعف سندی دارند (خوئی، ۱۴۱۸: ۲۵/ ۳۷۱).

به طور مسلم، ورود در این مناقشات و بررسی ادلهٔ طرفین راجع به حدود اباحهٔ انفال در زمان غیبت، ما را از هدف این نوشتار دور می‌کند، اما مهم در این میان توجه به پیش‌فرض کلان مرحوم خوئی است که همچنان در تداوم گفتمان مشهور، انفال را ملک شخصی امام × می‌داند. شاید ایشان به دلیل اشتراک ماهیت انفال و خمس و نیز وحدت سیاق ادلهٔ آن‌ها، (۷) ورود در استدلال به نفع ملکیت را تکراری دانسته و آنچه برایش اهمیت داشته، تعیین مصادیق انفال بوده است. لذا در سراسر بررسی‌های مصداقی هم در اینکه نحوهٔ استحقاق امام مالکانه است یا حاکمانه، اندکی تأمل نمی‌کند.

بدون تردید، اتخاذ مبنای ملکیت شخصی امام نسبت به انفال، در نتیجه‌گیری از نصوص، هم برای مشهور و هم برای مرحوم خوئی، نقش تعیین کننده داشته است، زیرا در این فرض، علاوه بر اعتبار سندی آن تبیین مدارک لفظی روایات اباحه کافی است تا میزان شمول آن نسبت به مطلق انفال و یا بخشی از آن مشخص گردد. اما اگر مبنا را در استحقاق امام مالکیت شخصی نه بلکه ولایت و امامت آن قرار بدهیم، صورت مسئله عوض خواهد شد و دیگر نخواهیم پرسید مدلول لفظی این سنخ روایات چه گستره‌ای را پوشش می‌دهد، بلکه سؤال این خواهد بود که بر فرض اعتبار سند و عمومیت دلالت، آیا در شرایط بسط ید حاکم مسلمان و استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت نیز عموم این روایات، متبع خواهد بود؟ بنابراین، مرحوم خوئی با فرض مالکیت شخصی امام<sup>x</sup> بر انفال راه حل آن را در عصر غیبت جست‌وجو می‌کند.

نقد و بررسی

برخلاف آنکه در خمس محور گفت‌وگوها ظهور و یا نص قرآن بود، در انفال محور مناقشات روایاتی است که به روایات تحلیل معروف‌اند. تعدد و لحن‌های متفاوت این روایات از یک‌سو و تقید مشهور بر مدارک لفظی آن‌ها تا همین دوره‌های معاصر، مجال هرگونه بحث را درباره ماهیت استحقاق امام نسبت به انفال سلب کرده بود و مناقشاتی درون گفتمانی هم در اینجا به نتیجه شفاف و واحد منتهی نشده، بلکه به اعتراف صاحب جواهر، آرای فقیهان شیعه در فهم روایاتی از این دست، مشحون از ابهام است (نجفی، بی تا: ۱۶/۱۵۲).

با این حال، جالب توجه است که بدانیم «بند ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» مصوب ۱۳۵۸ بازنگری شده در ۱۳۶۸، عین همان مواردی را که فقها در فقه از مصادیق انفال برشمرده بودند در اختیار حکومت قرار داد:

انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بی‌شبه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آن‌ها عمل نماید.

این سند نخستین قانون اساسی است که در بستر فقه شیعه با محوریت دیدگاه‌های فقیه معاصر امام خمینی شکل گرفته و با نظارت دقیق و اشراف ایشان بازنگری گردیده است. بنابراین، استنباط امثال مرحوم خوئی

در استحقاق مالکانه انفال مبتنی بر ادله‌ای است که مانند ادله خمس، بدواً ظهور در ملکیت شخصی دارد و از این رو، ندهایی که در استنباط از ادله خمس گفته شد اینجا هم تطبیق می‌کند و نیاز به تکرار آن‌ها نیست. منتقدان دیدگاه غیرعرفی مشهور هم در اینجا بیشتر به طرح این سوال توجه کرده‌اند که چگونه می‌توان تشکیل حکومت را در عصر غیبت بدون منابع مالی بدون پذیرفت (منتظری، ۱۴۱۹: ۱/۴). حادثه از این، مرحوم شهید صدر آیه انفال را دلیل مستقیم بر تشریح مالکیت دولت و نفی مالکیت شخصی نسبت به سرمایه‌های عمومی جامعه می‌داند (صدر، ۱۴۱۷: ۴۳۵). البته از فقهای متقدم هم در اندیشه‌های مرحوم ابن جنید تمایلی به این رویکرد دیده می‌شود. وی برای امام در قسمت انفال فقط ولایت قبض و تصرف را قائل بوده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۴۴۳/۱۲).

بر این اساس، یک راه‌حل متناسب با استحقاق حاکمانه امام<sup>×</sup> بر انفال، تقیید روایات تحلیل به شرایط خاص زمانی شیعیان و عدم بسط ید ائمه<sup>×</sup> در حکومت جور است. در این شرایط، تحلیل انفال و حتی بخشی از خمس برای شیعیان، عملاً کوتاه کردن دست حکام جور و تسهیل و تأمین در معیشت آن‌ها بوده است (منتظری، ۱۴۱۹: ۱/۴).

## ۲-۳. مالکیت بانک‌های دولتی

سومین مورد قابل بررسی در اندیشه فقهی مرحوم خوئی مالکیت بانک‌های دولتی است، یعنی اختیارات بانک‌هایی که سرمایه‌گذار آن دولت و مدیریت آن هم به عهده دولت می‌باشد. مطابق فتوا و پاسخ‌های متفرقه که ایشان به استفتائات در این زمینه داده، این نوع بانک‌ها بر اموال تحت اختیار خود مالکیت ندارند و آنچه مردم از آن‌ها می‌گیرند حکم مجهول المالك را دارد:

البنک الحکومی، لا يجوز الت صرف فی المال المقبوض منه بدون إذن من الحاکم الشرعی، أو وکیله (خوئی، ۱۴۱۰: ۱/۴۰۷).

سؤال: هناک شهادات استثمار تدفع للبنک مثلاً ۵۰۰ لیره کودیعه لک حق سحبها فی ای وقت کامله غیر منقوصه علی أن يعطون بدل کل ۱۰۰ لیره نصیباً (سهم) واحد فی قرعه شهریه للربح ثابتة ما دمت لم تسحب المبلغ، علما بأن الشركة تربح من أموال الناس أرباحاً مقابل ذلك. فهل يجوز أن أضع أموالی فی هذا البنک؟ و هل الربح حلال؟



جواب: لا يجوز ذلك مع الاشرط و أما بدونه بحيث إذا لا يعطوك لا تطالبهم فلا مانع، و إن كنت تعلم به و تريد أن تأخذه، غاية الأمر إذا كان من البنوك الأجنبية فاستلمه بعنوان الا استنقاذ و تتصرف فيه و تخمس ما زاد منه آخر السنة ما لم تصرفه في المؤنة كسائر الأرباح و إن كان من البنوك الحكومية الإسلامية فاستلمه من باب الاستيلاء على مجهول المالك بإذنا و تتصدق بنصفه على الفقير من طرف صاحبه المجهول و تتصرف بالباقي، فإن بقي منه شيء آخر السنة تخمسه كما سبق (خویی، ۱۴۱۶: ۱ / ۴۰۵؛ ۱ / ۴۰۲).

چنانکه مشاهده می‌گردد، مردم باید با سود و وام‌هایی که از این بانک‌ها دریافت می‌کنند، معامله مجهول المالك نمایند. (۸) البته در اینکه با مجهول المالك چه باید کرد میان فقها اختلاف است، ولی بر اساس فتوای مرحوم خویی، کسی که بر این اموال دست پیدا می‌کند، باید نصفش را از طرف صاحب اصلی مال به فقیر صدقه بدهد و در نصف دیگر می‌تواند به اجازه ایشان که حاکم شرع است، تصرف کند (خویی، ۱۴۱۶: ۲ / ۳۱۹). البته ایشان در این مورد استدلال خاصی ارائه نکرده، ولی می‌توان صدور این گونه فتاوا را مبتنی بر همان مبنای کلی ایشان در باب مالکیت دولت دانست. نیز به این نکته باید تأکید کرد که امتناع ایشان از پذیرفتن مالکیت برای بانک، اعتباری بودن شخصیت آن نیست، بلکه ایشان با مفروض گرفتن اعتباریت اساس ملکیت و غایت‌انگاری در صحت و سقم آن، تعلق آن را حتی به یک امر موهوم معقول می‌داند (خویی، ۱۴۱۸: ۱۳ / ۴۳ و ۲۴ / ۳۲۴) و تصریح می‌کند که اعتبار شخصیت حقوقی برای مسجد و کعبه و مانند این‌ها به سبب ترتب غایت عقلایی، کاملاً درست است (همان: ۱۳ / ۴۳).

از این جهت، مسئله اصلی در اندیشه ایشان همان عدم دلیل بر مالکیت دولت است که به تبع آن مالکیت بانک‌های دولتی را هم نمی‌پذیرد. مضافاً که موضوعاتی چون بانک از مسائل مستحدثه هستند و برای مشروعیت آن جز عموماً لفظی به دلیل دیگری چون اجماع یا سیره نمی‌توان تمسک کرد. در نتیجه، از نظر مرحوم خویی دلیلی بر مالکیت دولت در دست نبوده و در فقه نمونه‌ای برای آن یافت نمی‌شود تا از این طریق مشروعیت مالکیت برای مؤسسات تابعه آن را اثبات کرد.

## ۲-۴. معاملات سلطان جائر

تعبیر سلطان جائر در فقه شیعه، نماد حاکمیت غیر مشروع است که همواره انواع همکاری و تعاملات مالی مردم با آن، چالش برانگیز بوده است. پذیرفتن جایزه از سلطان، پرداخت وجوهات شرعی چون زکات، خراج و مقاسمه به آن، (۹) مهم‌ترین مصادیق این مسئله را در فقه تشکیل می‌دهد. به اذعان پژوهشگران «اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی»، دیدگاه‌های ایشان درباره مشروعیت اقدامات دولت در امور مالی

«خوش‌بینانه و مثبت» است، یعنی ایشان در تعاملات اقتصادی با دولت، هم پذیرفتن جوائز حکومتی را از دولت و هم پرداخت وجوهات شرعی را به آن اجازه داده است. نیز خرید همین اموالی را که در اختیار حاکم قرار می‌گیرد، به مردم تجویز کرده است.

این مدعیات به آثار مکتوب مرحوم خوئی مستند شده که مطابق برداشت مؤلف کتاب، نتیجه‌گیری کلی ایشان از نصوص در این باره، تا این حد مسالمت‌آمیز است: «تصرف جایز در زمان غیبت به مثابه تصرف سلطان عادل است» (عارفی، ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱). البته مدعی نویسنده هم اثبات مالکیت دولت جائز به طور مستقیم نیست، ولی می‌توان این سنخ تصرفات مشروع را ملازم شخصیت حقوقی دولت دانست که از غاصبیت اصل مقام زعامت، تفکیک شده است، یعنی در عین عدم مشروعیت اصل سلطنت، احکام مترتب بر شخصیت حقوقی آن پذیرفته شده و اتفاقاً یکی از مصادیق شخصیت حقوقی، مالکیت دولت است که منهای شخص سلطان و کارگزارانش تصور و تبیین می‌شود (حائری، ۱۴۲۳: ۱/ ۷۹).

#### نقد و بررسی

به نظر می‌رسد انتساب مطالب فوق به اندیشه‌های مرحوم خوئی، شتاب‌زده باشد، زیرا مواردی که به آن‌ها استناد گردیده، کامل و دقیق نیست. برای فهم دیدگاه ایشان در این زمینه لازم است به نکته‌های ذیل توجه گردد:

اولاً، دغدغه اساسی مرحوم خوئی از بررسی حکم پذیرفتن جوائز از سلطان، اختلاط اموال او با مال مردم است که غالباً ظالمانه و متجاوزانه از مردم می‌گیرد و از این جهت موضوع حکم، اختصاص به سلطان نداشته، بلکه شامل هر ظالم و سارق می‌شود. به طور مسلم، بخشی از درآمدهای نامشروع سلطان را نیز همان وجوهاتی تشکیل می‌دهد که به ادعای سلطنت از مردم می‌ستاند. وی، در این مسئله فروض چهارگانه را مطرح می‌کند که در هیچ‌کدام آن به گزینه مشروعیت تصرفات سلطان در عرصه اموال حکومتی در عصر غیبت اشاره نمی‌شود. راهکارهایی که خوئی در این باره اتخاذ می‌کند نیز متناسب با مالکیت سلطان در حیطة اموال شخصی او است و تمام راه‌حل به اینجا منتهی می‌شود که اقدامات او در حیطة اموالش به دلیل قاعده «ید» محترم است و در مقابل، هر جا نتوانستیم ملکیت او را هرچند با قاعده ید احراز کنیم، قهراً احترام مال و نفوذ تصرفات او هم با مشکل مواجه می‌گردد (خوئی، بی‌تا: ۱/ ۴۹۲).

ثانیاً، درست است که برای مردم تحویل وجوهات شرعی به سلطان جایز است و نیز با پرداخت به آنها دیگر اشتغال ذمه ندارند، ولی این به معنای مشروعیت مالکیت برای سلاطین نیست، بلکه حداکثر «نفوذ تصرفات» (۱۰) آنها در دایره جواز اخذ از مردم و رساندن آن به مستحقان اصلی آنها می‌باشد. لذا چنانچه در ایصال به مستحقان کوتاهی کنند ضامن‌اند. البته این فرضیه شایان توجه است که تصرفات مالی سلطان جائز در عصر غیبت، جز قضیه غصب اصل منصب، مجاز باشد، زیرا آنچه غصب کرده مقام سلطنت است، ولی پس از این، آثار مترتب بر ذات سلطنت که از جمله آن اقدامات مالی است، مشروع و نافذ باشد. این فرضیه اگرچه ثبوتاً ممکن است، اما مشکل این است که چنین دلیلی شرعاً درست نیست و با محض فرض نمی‌توان مشروعیت آن را ثابت کرد (همان: ۵۳۱، ۵۳۴ و ۵۴۱).

ثالثاً، از حکم به جواز خرید و فروش مردم با سلطان نسبت به اموال خراجیه نمی‌توان بالملازمه حکم مشروعیت اقدامات سلطان را نسبت به این اموال کشف کرد و گفت چون این گونه تصرفاتش نافذ است پس مالکیت هم دارد. وجه بطلان استدلال به ملازمه این است که نصوص دال بر جواز و نفوذ معامله با مردم در خصوص خراج و مقاسمه و برخی وجوهات شرعی دیگر، مبتنی بر تسهیل امور مردم است تا بدینسان هم از جور حکومت در امان بمانند و هم نسبت به معیشت خویش دچار عسر و حرج نگردند. فارغ از این ملاک، برای هرگونه همکاری اقتصادی مردم با دولت جائز، دلیلی دیگری نیست (همان، ۵۳۴).

در نتیجه، حکم به جواز تصرفات مالی سلطان جائز در مورد اعطای جایزه، از باب تصرف مالکان شخصی است و در اموری چون تصدی امور زمین‌های خراجی و برخی وجوهات شرعی، حداکثر مآذون در تصرف است نه مستند به شخصیت حقوقی آن تا این اختیارات را تا سرحد مالکیت هم، تعمیم بدهیم.

نتیجه

همان‌گونه که در نمونه‌هایی چون خمس، انفال و مالکیت بانک‌های دولتی، بررسی گردید، مرحوم خوئی فرضیه مالکیت دولت را اثباتاً فاقد دلیل می‌داند. این ادعا به لحاظ تاریخی همان ادامه گفتمان مشهور است که از نظر استدلالی هم، تحولی در آن اتفاق نیفتاده است، جز اینکه مرحوم خوئی در عین اذعان به اعتباری بودن مفهوم ملکیت، در مقام اثبات اصرار بر تحفظ ظواهر دارد. روشن است حجیت ظواهر متون دینی از مسلمات فقه است، اما مشروط به اینکه در تقابل با قرائن صارفه، قرار نگیرد. لازمه وفاداری به این میثاق که ماهیت عقلایی دارد این است که در صورت وجود سازوکارهایی که نقش قرینه را دارد، ظواهر باید بر محمل همان قرائن تفسیر گردد. بر این اساس، به نظر می‌رسد توجه به پیش‌فرض‌های فقه حکومتی و

ضرورت استقرار و استمرار آن در جایگاه یک نهاد برتر اجتماعی، می‌تواند نقش قرینه را در مواجهه دقیق‌تر متون دینی فراهم کند. این رویداد، علاوه بر اینکه می‌تواند در تکمیل نظریه دولت در بستر فقه به نحو مؤثر ایفای نقش کند، زمینه فهم عقلانی و عادلانه از تعریف ثروت اجتماعی در اسلام را نیز، فراهم می‌کند. در غیر این صورت، توجیه انباشت آن در حیطه مالکیت‌های شخصی افزون بر خلأ منابع مالی دولت، تأیید و تعمیق شکاف‌های طبقاتی به شکلی نهادینه شده است.



(۱). «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ ... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر: ۷)؛ آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] است... تا میان توانگران شما دست به دست نگردد» (ترجمه: فولادوند)

(۲). «إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (آل عمران ۱۴۰)؛ اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم [تا آنان پند گیرند].»

(۳). تفسیر از خمس به عنوان «سهم وحدانی نظام سیاسی امامت» از ابتکارات مرحوم فیاض الدین لاهیجی است که در کتاب ذخائر الامامه فی الخمس مطرح شده است.

(۴). معروف‌ترین آن‌ها مرسله حماد است: «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ X قَالَ: الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ... وَ يُقَسَّمُ بَيْنَهُمُ الْخُمْسُ عَلَى سِتَّةِ أَصْنَافٍ: سَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِلرَّسُولِ وَاللَّهِ، وَ سَهْمٌ لِلذِّي الْقُرْبَى، وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ، وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ، فَسَهْمٌ لِلَّهِ وَ سَهْمٌ لِلرَّسُولِ وَاللَّهِ لِأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَرِائَهُ وَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَصْنَافٍ: سَهْمَانِ وَرِائَهُ وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ، وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَلًّا وَ نِصْفُ الْخُمْسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَسَهْمٌ لِأَيَّتِمَائِهِمْ وَ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵۱۳/۹).

(۵). «تَفْسِيرُ التُّعْمَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ عَلِيٍّ X قَالَ: وَأَمَّا مَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ مَعَايِشِ الْخَلْقِ وَ أَسْبَابِهَا فَقَدْ أَعْلَمْنَا سُبْحَانَهُ ذَلِكَ مِنْ خَمْسَةِ أَوْجُهٍ وَجْهِ الْإِمَارَةِ وَ وَجْهِ الْعِمَارَةِ وَ وَجْهِ الْإِجَارَةِ وَ وَجْهِ التَّجَارَةِ وَ وَجْهِ الصَّدَقَاتِ فَأَمَّا وَجْهُ الْإِمَارَةِ فَقَوْلُهُ وَ أَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلذِّي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ ...» (همان: ۴۸۹).

(۶). مرحوم صاحب مدارک به دلیل تقلید بر گفتمان مشهور مبنی بر تعدد سهام، نتوانست از روایات به یک جمع‌بندی واحد برسد (خوانساری، ۱۴۱۱: ۳۹۳/۵). البته مسئله ایشان، تردید در تعداد سهام میان «پنج» و «شش» بود و همین حاکی از مدالیل متعارض روایات است.

(۷). «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ (انفال: ۱)؛ [ای پیامبر]، از تو درباره غنائم جنگی می‌پرسند. بگو: «غنائم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد».

(۸). «مجهول المالک فهو کل ما استقر فی ذمتک من مال الغیر، أو کان عینا خارجیه استولیت علیها، و لا تعرف صاحب المال الذی استقر فی ذمتک، و لا صاحب العین التي فی یدک، علی شریطه أن لا تكون قد التقطتها، و من مجهول المالک ما یؤخذ من الغاصب و السلطان الظالم، لأنهما قد أخذنا من صاحب الید» (مغنیه، ۱۴۲۱: ۱۵/۴).

(۹). «زمین‌هایی که به عموم مسلمانان تعلق دارد، دو قسم است: ۱. زمین‌های آبادی که با قهر و غلبه بر کفار از آنان گرفته شده است؛ ۲. زمین‌های آباد گرفته شده از کفار از طریق مصالحه بر آنها، بدین‌گونه که زمین‌های مورد مصالحه از آن مسلمانان باشد و کفار تنها حق سکونت در آنها را داشته باشند. خراج هرچند به معنای مطلق مالیات اراضی خراجی است؛ خواه مالیات سهمی از محصول زمین - مثلاً نصف یا ثلث آن - باشد یا مقداری مال معین از غیر آن، لیکن گاه در کلمات فقها همراه «مقاسمه» به کار رفته، که مراد از آن مقداری مال از غیر محصول زمین خراجی است و مراد از «مقاسمه» سهمی از خود محصول زمین می‌باشد» (شاهرودی، ۱۴۲۶: ۴۴۰/۳).

(۱۰). از نظر ایشان، نفوذ تصرف، جنبه موردی و اضطراری دارد، چنان‌که عین همین آثار را نسبت به اقدامات فقیه جامع شرایط از باب امور حسبیه و اضطرار، مطرح می‌کند (خویی، ۱۴۱۸: ۱/۳۵۹).

## کتابنامه

قرآن کریم.

اصفهانى، محمدحسين، رساله فى تحقيق الحق و الحكم، تهران، انوار الهدى، چاپ يكم، ۱۴۱۸ق.

امام خمينى، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بى تا.

\_\_\_\_\_ كتاب البيع، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، بى تا.

بحرانى، محمد سند، ملكية الدولة، تقرير: سيد جعفر حكيم - احمد ماحوزى، بى جا، بى تا.

بحرانى، يوسف، الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة، مصحح: محمدتقى ايروانى و سيد عبدالرزاق

مقرم، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

جمعى از پژوهشگران، زير نظر ها شمى شاهرودى، سيد محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت<sup>^</sup>، قم،

مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت<sup>^</sup>، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.

حائرى، سيد كاظم حسينى، فقه العقود، قم، مجمع انديشه اسلامى، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.

حر عاملى، محمدحسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت<sup>x</sup>، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

خرازى، سيد محسن، البنوك دراسة فى اقسامها و احكامها، مجله فقه اهل البيت<sup>x</sup>، قم، مؤسسه دائره المعارف

فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت<sup>x</sup>، قم، بى تا.

خويى، سيد ابوالقاسم، صراط النجاه فى اجوبه الاستفتائات مع تعليقات الميرزا جواد التبريزى، قم، نشر

برگزیده، ۱۴۱۶ق.

\_\_\_\_\_ مصباح الفقاهه، تقرير: محمدعلى توحيدى، بى جا، بى تا.

\_\_\_\_\_ موسوعه الامام الخويى، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئى، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

زحيلي، وهبه، الفقه الاسلامى و ادلته، بيروت، دارالفكر المعاصر، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ق.

شريف مرتضى، الرسائل، تصحيح: سيد مهدي رجائى، قم، دارالقرآن الكريم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

- صدر، محمدباقر، اقتصادنا، مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- عارفی، محمداکرم، اندیشه سیاسی آیت الله خویی، قم، بستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- فراهیدی، خلیل، کتاب العین، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- فرح، موسی، الدین و الدوله و الامه عند الامام مهدی، بیروت، شمس الدین، ۱۴۲۳ق.
- فیرحی، داود، دولت و نظام سیاسی اسلام، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- فیومی، احمد، المصباح المنیر، قم، منشورات دارالرضی، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دار الحدیث للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- لاهیجی، فیاض الدین، ذخائر الامامه فی الخمس، تحقیق: حسین جعفری زنجانی، آل عبا، قم، چاپ اول ۱۳۸۰ش.
- مشکینی، میرزاعلی، مصطلحات الفقه، قم، الهادی، بی تا.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز کتاب ترجمه و النشر، چاپ یکم، ۱۴۰۲ق.
- مغنیه، محمدجواد، فقه الإمام الصادق، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله، قم، تفکر، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق.
- \_\_\_\_\_، کتاب الخمس و الانفال، قم، بی نا، بی تا.
- نجفی، بشیر حسین، بحوث فقهیه معاصره، تقریر: ضیاء الدین، نجف اشرف، انتشارات دفتر آیت الله نجفی، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تصحیح: محمد قوچانی و علی آخوندی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.



نراقی، احمد، مستند الشیعة، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

----- عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، چاپ یکم، ۱۴۱۷ق.

هاشمی شاهرودی، سید محمود، قرائات فقهیه معاصره، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.

